بسم الله الرحمن الرحیم

ایجاد انگیزه

وقتی که خود انسانها مدار حق باشند و نفس انسان محور قرار بگیرد بی تردید تنازع بر سر دنیا جدی است. بنابراین در پشت این مکتبی که بحث از حقوق جهانی می کند یک مکتب پنهان و نانوشته ای شکل می گیرد که از حقوق یک اقلیت دفاع می کند و این همان واقعیتی است که در جهان حاکم است.

مکتب غرب هرچند با مکاتب انبیاء درگیر نشود و با فرض اینکه انبیاء هم با این مکتب نجنگند به خودی خود توان ایجاد یک صلح پایدار را ندارد؛ چون محور صلح "همدلی و همفکری و همکاری" است. اگر جمعی همدلی و دغدغه مشترک و اندیشه های هماهنگ داشته باشند، می توانند با یکدیگر همکاری کنند و با صلح در کنار یکدیگر زندگی کنند اما اگر دغدغه مشترک نداشتند امکان زندگی مسالمت آمیز وجود ندارد.

متن و محتوا

**اله واحد، محور انسجام و هماهنگی کل عالم**

ریشه دغدغه و هدفمندی انسان و اساس مقصدی که انسان دنبال می کند اله انسان است. اله یعنی آن حقیقتی که انسان متعلق به اوست و او را عبادت می کند و همه چیز را در راه او فدا می کند. اگر اله حقیقی حاکم بر عالم است پس او محور هماهنگی عالم می شود. قرآن وقتی بت ها را با حضرت حق مقایسه می کند، می فرماید: آیا اینها جواب شما را می دهند یا حاجت شما را رفع می کنند؟ آیا می شنوند و می توانند حاجتتان را رفع کنند؟ اینهایی که شما صدایشان می کنید: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيئًا لاَّ يسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ» اگر پشه چیزی از آنها بگیرد نمی توانند بازپس بگیرند؛ آنها حتی نمی توانند یک پشه خلق کنند؛ نه می توانند خیری به شما برسانند و نه می توانند شری از شما دفع کنند. اله حقیقی آن کسی است که همه خیر و شر ما حقیقتا دست اوست. او علیم، سمیع، مجیب، حی، قیوم، دائم و باقی است و ما فانی، فقیر، ذلیل و جاهل هستیم و باید از او بگیریم و حقیقتا او است که به ما اعطا می کند.

آن الهی که همه عالم فقیر او هستند و او با علم، حکمت، تدبیر و قدرتش همه عالم را اداره می کند اگر این اله یکی شد، عالم هماهنگ می شود اما همین که وحدتش به هم خورد هماهنگی و انسجام عالم به هم می خورد. پس محور انسجام و هماهنگی کل عالم  به وحدت اله برمی گردد؛ در حوزه ای که بیرون از اختیار ماست به گونه ای نظم الهی حاکم است که هیچ فسادی به چشم نمی خورد «ثم ارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ» آیا هیچ نقصی در خلقت می بینید؟ اما از آنجایی که خداوند متعال به ما انسانها اختیار داده و می توانیم الوهیت او را بپذیریم و یا نپذیریم؛ «لا اکراه فی الدین» شما بر قبول این الوهیت مُکرَه نیستید، اگر به حضرت حق رو آوردید او شما را از ظلمات به سوی نور می برد. «یخرجهم من الظلمات الی النور». یک هدف بیشتر نیست و آن هم نور است. لذا اگر تمام انسانها الوهیت او را بپذیرند یک هدف پیدا می کنند «یخرجهم من الظلمات الی النور» و اگر توحید را نپذیرفتید «یخرجونهم من النور الی الظلمات» غایات، متکثر و آله، متعدد می شوند.

**تعدد آلهه، مبدأ تنازع**

اگر بنا شد انسان خودش اصل و محور باشد به تعداد انسان ها در عالم محور خواهیم داشت. این همانی نیست که «أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» یعنی انسان خودش اله خودش می شود؟ اگر اله به تعداد آدم ها متعدد شد آیا وحدت و انسجامی پیدا می شود؟ محور انسجام، وحدت اله است. اگر معبودها و مقصدها یک معبود حقیقی بود، وحدت حول او درست می شود ولی اگر نفس انسان ها مدار قرار گرفتند هر کس اله خودش می شود و دغدغه استخدام ایجاد می شود. برای استخدام یکدیگر جامعه درست می کنند، عدالت اجتماعی تعریف می کنند و اگر انسانها خودشان اله خودشان هستند هر کسی سعی می کند این عدالت را به نفع خودش تعریف کند. عدالت یعنی آن مناسباتی که من محور باشم و در این صورت تنازع قهری است. وقتی تعدد اله ایجاد شود آلهه متعدد، مبدأ تنازع می شوند.

**انسجام اراده ی انسانها تنها حول توحید ممکن است**

بنابراین  اگر حضرت حق اله شد و فقط لا اله الا الله پذیرفته شد، همین طوری که عالم بر محور توحید و الوهیت منسجم است تمام اراده های انسانها حول او منسجم می شود؛ چرا که همه می خواهند از خودشان بگذرند و به مرحله فنای خود برسند؛ همه می خواهند روی نفس پا بگذارند و سجده کنند. وقتی مسجود و معبود یکی شد نزاع بر سر چه باقی می ماند؟ هیچ تنازعی در آنجا معنا ندارد. توحید و وحدت اله مبدأ وحدت است اما اگر مقصد انسان و الهی که در مقابلش سجده می کند دو تا شد چرا نزاع نشود؟ اگر در جوامع مادی استخدام اصل شد؛ در چنین جامعه ای هرچند از عدالت بگویند، هر کسی می گوید عدالت یعنی رعایت حقوق من؛ یعنی هر وقت روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، منافع من را تأمین کرد این عدالت است و در غیر این صورت دیگر عدالت نیست.

**ناتوانی مکاتب مادی از برقراری صلح پایدار**

بنابراین محال است مکاتب مادی حتی اگر انبیاء با آنها درگیر نباشند، بتوانند خودشان صلح پایدار ایجاد کنند. در نزاع بین مکتب سرمایه داری و کمونیست، همین که نزاع تمام شد، گفتند به پایان تاریخ (صلح مطلق) رسیدیم. اگر بر فرض تمدن اسلام هم نبود تا جنگ تمدنها بر مدار اسلام و سرمایه داریِ لیبرال دمکراسی شکل بگیرد، آیا خودشان می توانستند صلح پایدار ایجاد کنند؟ محال است!

وقتی اله متعدد شد نزاع قطعی است. فقط وحدت اله است که محور هماهنگی است «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا» وقتی مقاصد و معبودهای انسان متعدد شدند تنازع، قطعی است. بنابراین اگر انبیاء هم هیچ کاری با آنها نداشته باشند این مکاتب به هیچ وجه نمی توانند صلح پایدار ایجاد کنند. از این رو اکثر جنگ هایی که در تاریخ اتفاق افتاده است بین خود پرچمداران مادی بوده است مثل جنگ جهانی اول و دوم.

**ولایت ائمه علیهم السلام مجاری الوهیت و محور هماهنگی و انسجام عالم است**

اگر ما در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه می گوییم تفرق با شما به ائتلاف می رسد. «بِمُوَالاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا» به خاطر این است که ائمه علیهم السلام مجاری ولایت و الوهیت حضرت حق هستند. الوهیت حضرت حق است که می تواند محور هماهنگی شود. اگر بنا بود ائمه مجاری آن ولایت و الوهیت نباشند حضرت حق هیچ وقت عالم را به وحدت نمی رساند. ولایت ائمه، محور انسجام عالم است چون ولایت آنها، ولایت الله و ولایت حضرت حق است که اگر همه عالم به آن گردن بگذارند و الوهیت او را قبول کنند، یک مقصد واحد به عالم می دهد «یخرجهم من الظلمات الی النور» و عالم از کثرت به وحدت اله می رسد. همین که این مدار قبول نشد سیر برعکس می شود. اگر قرار شد خدا و ولی خدا ـ که همان جریان ولایه الله در عالم است ـ  را نپذیرید، ولایت هایی که جاری می شود یکی نخواهد بود و هر کس خودش مدعی می شود «یخرجونهم من النور الی الظلمات» این، محور تشتت و نزاع است. بنابراین ممکن نیست در دستگاه مادی و براساس مکتب مادی انسجام پیدا شود.

**اومانیسم و لیبرالیسم ریشه در تعدد آلهه دارد و نمی تواند به وحدت و منافع عمومی ختم شود**

مکتب تهاجمی غرب که تمام عرصه های فرهنگ و سیاست و همه جغرافیای جهان را  در اختیار خودش می داند و می خواهد براساس منافع خودش مکتب تهاجم و دفاعش را تعریف کند و مدعی صلح پایدار است، محال است که به صلح پایدار ختم شود. گرچه مدعی حقوق بشر و جامعه جهانی هستند اما محال است که به دفاع از عموم بشر ختم شود. حتماً یک مکتب نانوشته ای در کنار آن ایجاد می شود که منافع اقلیت حاکمه را اصل می کند. خود آن اقلیت هم قلوبشان متفرق است. «تحسبهم جميعا و قلوبهم شتى» چون اله شان متعدد است. تعدد اله نزاع می آورد. اصلا حقیقت اومانیسم تعدد اله است. لیبرالیسم یعنی آزادی شخصی است که در واقع هر کسی خودش محور است. حال چطور این محور را به انسجام می رسد. منافع مشترک نمی تواند موجب انسجام باشد، در منافع مشترک هر کسی می خواهد منفعت مشترک را به نفع خودش ختم کند و افق و انتهای نگاهش به منافع خودش است. بر این اساس قطعی است که هیچ دو نفری اگر بر محور توحید حرکت نکنند هماهنگ نمی شوند. اگر به ولی مشترک هم تکیه کنند آن هم غلط است؛ چون به ولی مشترک هم نمی رسند "والذین کفروا اولیائهم الطاغوت". این ولایت الله است که یکی است. بنابراین محال است در لیبرالیسم منافع عمومی تأمین شود. مکتب تهاجمی و دفاعی غرب نه به منافع عمومی ختم می شود و نه به صلح پایدار.

**معرفی مکتب دفاعی حضرت سیدالشهدا در وصیت نامه ایشان به محمد بن حنفیه**

مکتب دفاعی و مکتب جهادی حضرت سید الشهدا که منتهی به نصرت الهی شد چیست؟ وجود مقدس سید الشهدا  وقتی تصمیم می گیرند از مدینه خارج شوند وصیت نامه ای را خدمت محمد حنفیه می گذارند که معمولا نیمی از این وصیت نامه خوانده می شود و نیمی از آن خوانده نمی شود. اگر کسی بخواهد مکتب جهادی سیدالشهدا را بفهمد در این وصیت نامه آمده است. حضرت وقتی وصیت نامه را می نویسند از اینجا شروع می کنند «أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» حسین شهادت می دهد که الهی جز الله نیست «وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» ما خیال می کنیم این زینت وصیت نامه است در حالی که این طور نیست. همه وصیت نامه همین است. این مقدمه ای است که بقیه را تفسیر می کند «وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لَا بَطِراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي (ص) أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» شما اگر آن مقدمه را بردارید ذیل آن بی معنا می شود؛ چون همه مدعی اند ما دنبال صلح هستیم. چه کسی می پذیرد که من مفسد هستم؟ «و اذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون» ما کارمان فقط اصلاح است یا آنکه فقط ما مصلح هستیم. بعضی هایشان به تعبیر قرآن «يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما في قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصام» یعنی واقعا گمانشان همین است. قرآن می فرماید: بدترین دشمنان، همین کسانی هستند که می گویند ما دنبال اصلاح هستیم واقعا خیال می کنند کارشان اصلاح می کند. اینها بدترین دشمنان هستند «وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ» مصداق این آیه پرچمداران این تمدن مادی اند که که ادعای اصلاح دارند ولی واقعا هر اقدامی می کنند در مسیر فساد ارض و نسل است.

**شهادت برتوحید و نبوت، اساس مکتب دفاعی سید الشهداء**

آن چه تفاوت حضرت با دیگران را روشن می کند و اصلا وصیت نامه را معنی می کند صدر وصیت نامه است. اگر شما الوهیت حضرت حق را بردارید امام حسین برای چه بجنگند؟ چه فسادی اتفاق افتاده است؟ مدار خلافت تغییر کرده است؟ خدایی نیست که مدار خلافت تغییر کرده باشد. شما وقتی خورشید را بردارید در تاریکی همه چیز با هم برابر است «الله نور السموات و الارض» اگر او را برداشتید حق و باطلی نمی ماند. کسانی که در صدد هستند تا با حذف خدا، اخلاق را تعریف کنند چگونه می توانند ارزش درست کنند؟ چرا نسبیت مطلق در اخلاق درست نشود؟ اگر معیار ارزش به اله واحد برنگردد آله متعدد می شود و هر کس برای خودش ارزشی درست می کند.

اگر بپذیریم که «اشهد ان لا اله الا الله» آن وقت می توانیم بگوییم یک فسادی اتفاق افتاده و مدار جامعه از توحید به طرف کفر رفته است و حضرت می خواهند آن فساد را از دامن امت پاک کنند. اگر بپذیریم که «ان محمدا عبدهُ و رسوله» یعنی این رسول نابغه نیست بلکه کسی است که درهای غیب عالم را به سوی این جهان باز می کند. این شخص مسیر تحقق الوهیت در زندگی انسان است، یعنی چیزی از خودش ندارد بلکه محل مشیت است. هم عبد مطلق است و هم رسول است. از خودش حرف نمی زند و همه مأموریتش از عالم دیگری است. آمده تا الوهیت را در عالم و حیات اجتماعی محقق کند که همان حقیقت صلاح است، صلاح یعنی همه شئون ظاهری و باطنی بشر بر مدار لا اله الا الله بچرخد.

**سکولاریست های دنیای اسلام رابطه توحید را با صلاح و فساد اجتماعی قطع می کنند**

سکولاریست های دنیای اسلام که سکولاریست های میانه رویی هستند، نماز و روزه تجویز می کنند ولی اجازه نمی دهند دین در سیاست دخالت کند. رابطه الوهیت را با صلاح و فساد اجتماعی قطع می کنند. می گویند این مسأله که «خدا هست» یک امر خصوصی است، در مورد صلاح و فساد اجتماعی، توحید ، مفاهیم قدسی و خدا را کنار بگذارید. بعضی از روشن فکرهای سکولار در دوره اصلاحات تعبیری داشتند که «چطور می گویید اصلاحات واقع شده ولی هنوز خدا در جامعه ما نمرده است» این حرف استادهایشان است. اگر شما رابطه اصلاحات اجتماعی را با آن مبانی قطع کنید همه مدعی اصلاحند.

تمام مسئله این است که حضرت می گویند اله عالم یکی است. این انسان نبی است و آمده است تا الوهیت حضرت حق را در جامعه جاری کند. حقیقت لا اله الا الله از طریق ایشان در عالم جاری شده است. اگر نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در عالمِ اختیارات ما نیز مدار شد و همه مدارهای اجتماعی به مدارِ نبوت برگشت آن وقت توحید محقق می شود ولی اگر این چنین نشد یعنی «اشهد ان لا اله الا الله» را منحصر در زندگی خصوصی کردیم و وقتی به حیات اجتماعی می رسیم مدار را عوض کنیم و خود انسانها مدار شوند آن وقت فساد اجتماعی پیدا می شود.

الان فساد انگیزی سکولاریست های دنیای اسلام مثل ترکیه به همین یک کلمه برمی گردد که می گویند خدا خیلی خوب است اما برای مساجد به حیات اجتماعی که می رسند، می گویند حضور خدا در امور اجتماعی لزومی ندارد.

**ورود به بیت الولایه، راه تحقق الوهیت و اصلاح در عالم است**

اگر انسان آنگونه که حضرت امیر فرمودند: «بین نثیله ومعتلفه» بین آخور و آشپزخانه حرکت کرد (اول و آخرش دنیا شد) چرا بگوید فساد در امت اتفاق افتاده است؟ در تفسیر سوره فجر خدای متعال می فرماید: این تمدنها فساد کردند؛ چرا فساد کردند؟ قرآن می فرماید: «لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها» خداوند متعال زمین را اصلاح کرده است، افساد نکنید. این نوع خطابها، خطاب به سردمداران اس. گاهی مخاطب آن عموم در نظر گرفته می شود که موجب فهم ناقص آیات می شود. روایات باطن آیه را معنا کرده است. فرمود: «بعد اصلاحها بمحمد و علی» وقتی این پیغمبر از عالم بالا می آید پنجره های غیب را به سوی عالم باز می کند. وقتی همه چیز را بر مدار توحید قرار می دهد عالم اصلاح می شود. بعد خطاب به اهل سقیفه فرمود: "لاتفسدوا فی الارض بعد اصلاحها" مداری را که پیغمبر قرار داده است و بر محور خلیفه الله می گردد عوض نکنید. اگر عوض کردید همه عالم فساد می شود دیگر نمی توان جلوی آن را گرفت.

تمام فسادهای عالم، فرع بر ائمه جور هستند و همه خیرات عالم نیز فرع بر ائمه نور است «نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر، و من البر الصلاه و الصیام و التوحید و الحج» اگر بناست الوهیت حضرت حق در عالم جاری شود و همه شئون حیات فردی و جمعی و تاریخی انسان بر محور سجده تام در مقابل خدا بچرخد و همه زندگی یک سجده و همه عالم مسجد شود راهش این است که انسان به آن خانه ای که خانه هدایت خداوند است وارد شود. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ/ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» اگر کسی وارد این بیوت شد که بیت الانبیاء و بیت الولایه است، اهل این خانه و از رجال این خانه می شود. کار اهل این خانه به جایی می رسد که «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاء الزَّکَاةِ» هیچ تجارتی آنها را از یاد خدا و توحید غافل نمی کند. اگر جامعه بشر ذیل این بیوت تعریف شد همه اش توحید می شود و اگر از این بیوت  بیرون آمد حتی نمازش هم شیطنت است، برای غیر خداست. این فسادی که در قرآن تعریف می شود همین است. اینکه انسان، مردم را از این بیوت محروم کند، این همان حقیقت فساد است.

بنابراین اگر آن اصول را از وصیت نامه سید الشهداء بردارید و آن مقدمه را زینت المجالس بدانید یزید هم می گوید من مصلح هستم. مکتب جهادی و دفاعی سید الشهدا مبتنی بر این اصول است. شهادت بر حقانیت توحید و نبوت نبی اکرم است. اگر دنیا مسیر آخرت باشد فساد بزرگی اتفاق افتاده و این مسیر بسته شده است. چطوری این مسیر بسته می شود؟ مسیر تحقق توحید را خداوند بیان کرده است؛ هر کسی می خواهد به این نور و هدایت برسد باید سراغ مثَلَش بیاید که بر اساس روایتِ توحید صدوق این مثل، نبی اکرم است. اگر تمام تمدن بشر، ذیل بیت الانبیا و نور و مثل نور تعریف شد همه اش تحقق توحید می شود. اگر مناسبات نبوت نبی اکرم و مناسبات عالم آخرت در آن ملاحظه نشد، همه کارشان فساد می شود.

**سکولاریسم، روح و جان تمدن جدید است**

تمدن جدید با صدای بلند می گوید ما کاری با آخرت و مبدأ نداریم، اینها متعلق به حوزه خصوصی است. الگوی توسعه غربی، وقتی تکامل اجتماعی را تعریف می کند، می گوید: چون ما در مسیر تکامل جهانی هستیم هر مکتب، فرد، جامعه و قدرتی اعم از نرم و سخت که بخواهد جلوی ما بایستد باید حذف شود چون بر ضد تکامل است. همه تکاملی را که تعریف می کنند این جهانی است و چیزی از آخرت، نبوت و توحید در آن نیست. عالمی که باید معبد و محل عبادت خدا باشد معبود می شود. بنابراین هر کار دیگری که این تمدن بکند از اول تا آخر فساد است. مگر اینکه یک جایی تحت فشار فرهنگ انبیاء مجبور شوند از مواضع خودشان کوتاه بیایند. اگر شما خیری در دستگاه شیاطین می بینید، این خیر برای خودشان نیست. این همانی است که در روایات آمده که خداوند متعال آن دو طینت و گل مخصوص را با هم آمیخت و در نتیجه بدی های اهل باطل به طینت اهل ایمان رسیده و خوبی های اهل ایمان در طینت آنها آمیخته شده است؛ هر چه خوبی است از انبیاء است؛ پس نباید تلقی شود که محور اهل باطل خوب است. این بیانی که از بعضی از بزرگان نقل شده که «در غرب اسلام را دیدم، مسلمان ندیدم» درست نیست، غرب کجایش اسلام است؟ اصل، ولایت نبی اکرم است؛ این تمدنی که با صدای بلند فریاد می زند ما می خواهیم دین را زمینی و عرفی سازی کنیم؛ این تمدنی که سکولاریزم، روح و جان آن است. چطوری گفته می شود اسلام را در آنجا دیدم مسلمان ندیدم، مگر اسلام با سکولاریزم جمع می شود؟ بله ممکن است در کاخ فرعون هم یک مؤمنی پیدا شود و یا ممکن است یک صفت خوب در یک کافر هم پیدا شود. این غیر از این مطلب است که این تمدن، تمدنی باشد که روح اسلام در آن جریان داشته باشد. اگر سردَرِ تمدن غرب «بسم الله» نوشتیم که اسلامی نمی شود!

گریز و روضه

السّلامُ عَلَیکَ یَا اَبا مُحَمَّدٍ یَا حَسَنَ بْنَ عَلی!

امام حسن ع خیلی مظلوم بود در مظلومیتش همین بس که هنوز کودک بود، پنج سال بیشتر نداشت جلوی چشمش به زهرای مرضیه س جسارت شد. خودش چهل سال بعد از این حادثه فرمود: «یا مُغَیره أنتَ الَّذی ضربتَ فاطمة بَنْتَ رَسُول الله ص حتّی أدْمیتها»؛ (الاحتجاج، ج 1، ص 278) تو جز کسانی بود که مادرم زهرا را زدی تا از بدنش خون جاری شد و مجروح شد. ظلمی به او شد که چهل سال بعد از این قضیه وقتی مغیره را می‌بیند گریه می‌کند. دنبال مادر راه افتاد، مادر می‌خواست راجع به فدک صحبت کند و قباله‌ی فدک را بگیرد. هنگام برگشت امام شاهد سیلی خوردن مادر بود. (فضایل و سیره‌ی حضرت فاطمه س در آثار علامه حسن زاده آملی، ص 54)

ای کاش من حسن را با خود نبرده بودم در پیش چشم کودک سیلی نخورده بودم

خیلی سخت است فرزند نتواند عکس العمل انجام دهد و سن او اقتضا نکند، ببیند شخصی به مادرش جسارت می‌کند، سیلی می‌زند، نگاه کند و اشک در چشمانش حلقه بزند و گریه کند. سال‌ها این درد در سینه‌ی امام حسن ع بود. مظلومیت امام حسن ع از روزی که مادرش بین در و دیوار قرار گرفت شروع شد. یک روز آمد مسجد دید بابایش دارد میان خون خودش می‌غلطد، صدا زد یا ابتا! این چه حالتی است؟ یک روز هم به دهان طبیب چشم دوخته بود و طبیب گفت: پسر بزرگ آقا شما هستید؟ به بابایت بگو دیگر وصیت کند او توان ماندن را ندارد. یک روز هم وقتی صلح کرد در کوچه‌های مدینه به امام جسارت کردند و گفتند: «یا مذِّل المؤمنین» توهین‌ها کردند. خانه هم که می‌آمد دختر اشعث در خانه بود همان کسی که به امام زهر نوشاند.

وقتی امام مسموم شد (مقتل فلسفی، ص 47) بچه‌های صغیری داشت، عبدالله بن حسن شش ماهش بود، قاسم بن الحسن ع سه سالش بود، خیلی سخت است برای یک مرد که بچه‌های کوچک دور بستر مرگش بنشینند؛ اما عزیزان من! برادران و خواهران! کسی که یک زندگی سخت داشته باشد درد مریضی بکشد، مشکلات داشته باشد، وقتی از دنیا برود اگر با شکوه تشییع گردد و مردم احترام و عزتش کنند و مراسم خوبی برایش بگیرند یک مقدار بچه‌هایش آرام می‌شوند و می‌گویند: پدرمان سختی کشید اما بدنش با احترام دفن شد. دل‌ها بسوزد برای امام حسن ع که این قضیه هم اتفاق نیافتاد. جلوی چشم قاسم بن الحسن ع، جلوی چشم عبدالله بن الحسن، جلوی چشم عباس و جلوی چشم امام حسین ع که یک عمرر با هم بزرگ شده بودند، یک عمر با هم زندگی کرده بودند یک وقت ببینند چوبه‌های تیر بر بدن مقدس امام ع نشست. (سوگنامه آل محمد، ص 63)

غربت آن است که بعد از مردن آتش تیر ببارد بر بدن

آتش تیر چو افروخته شد کفن و جسم به هم دوخته شد

امام حسین ع کنار بدن نشست، تیرها را از بدن بیرون آورد. برادرم! غارت زده آن نیست که مالش را می‌برند غارت زده منم که با دست خودم داداشم را میان قبر می‌گذارم. (همان، ص 64).

وَ سَيَعْلَمُ‏ الَّذِينَ‏ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ‏ (شعراء، 227)